

فرااتهران

نگاهی به نمایش «شاید باران شدی» و ارزش‌های هنری آن

تئاتر قزوین زنده است اما عُسرت در کمین



«ریحانه» از زندگی خود و همسرش داستانی دیگرگون دارد. داستانی که برخلاف همه تجارب معمول از زندگی مشترک، بر مبنای جدایی‌ها، بیم‌ها و امیدها شکل گرفته است چرا که دست سرنوشت چنین رقم زده که همسرا، اولین اسیر و آخرین آزادشده جنگ ایران و رژیم پهلوی باشد و حالا ریحانه جوان باید برای جنگی نه هشت ساله که ۱۸ ساله، در درون و بیرون از خود آماده باشد. آیا همسرش زنده است؟ آیا هرگز باز خواهد گشت؟ «شاید باران شدی» قصه جنگ ریحانه در دو جبهه است؛ جنگی در جوار مرزهای کشور و جنگی دیگر در ضمیر و خاطرات او. او که همسرش اولین و در سرنوشتی غیورانه و دردآور، آخرین اسیر دربند و آزاد شده جنگ ایران و رژیم پهلوی است. بر همین اساس زندگی «خلبان شهید سرلشکر حسین لشگری» شهیدی از منطقه ضیاءآباد، بهانه خلق نمایشی است که از ذهن و زبان همسر او روایت می‌شود. «مرتضی نجفی» کارگردان اثر، «شهرام کرمی» نویسنده و «حوزه هنری قزوین» نیز تهیه‌کننده این اثر بوده‌اند.



ورود شخصیت ریحانه به صحنه، افتتاحیه «شاید باران شدی» است. از همان آغاز مشخص است که بخش اعظم روایت قرار است از ذهن و کلام همین شخصیت بیان شود اما این به معنای ریتم کسالت‌بار نمایش نیست چرا که کارگردان تمهیدات هوشمندانه‌ای برای پیشبرد روایت خویش اندیشیده: «شخصیت پستیچی»، «برده افکتیو»، «گردش روایی» و البته «موسیقی زنده». شخصیت پستیچی با بازی «حسین یابوری» خالق موقعیت‌های کمیک متعددی است. جایی که حتی مخاطبان عام را نیز از «شاید باران شدی» خشنود و راضی نگه می‌دارد. این ویژگی بسیار مهم است. هرچند فرض مخاطب عام برای تئاتر، شاید تعبیری مناقشه‌برانگیز باشد اما از دیدی واقع‌گرایانه، نباید فراموش کرد که هر اجرای تئاتری همیشه در میان تماشاگران، مخاطبانی دارد که به صورت افتخاری از دوستان و وابستگان هستند یا از قشری هستند که به تازگی جذب هنر صحنه شده و هنوز نمی‌توانند ارتباطی با اجزای تجربی برقرار کنند. بنابراین مخاطب‌پسند بودن، ویژگی ارزشمندی در اجرای «شاید باران شدی» است. ویژگی که سهم موقعیت آفرینی‌های شخصیت «پستیچی» در آن غیرقابل انکار است. از این حیث می‌توان ممنون نمایشنامه‌نویس خوب اثر بود که چنین شخصیتی را پرورید و البته ممنون بازیگر نقش بود که چنین

یک همکاری دلچسب برای مخاطب

شخصیتی را ایفا کرد. نتیجه این همکاری سه‌جانبه یکی از - و شاید مهم‌ترین - نقطه قوت این نمایش است: مخاطب با هر سطحی از علاقه و تسلط بر تئاتر روی صندلی می‌نشیند، تئاتری را تماشا می‌کند، از کیفیت هنری آن لذت می‌برد، در پایان به طیب خاطر می‌ایستد، عوامل را تشویق می‌کند و خشنود آن سالن محقر و بی‌کیفیت را ترک می‌کند.

مجموعی از تمهیدات بیناشانه‌ای

در کارگردانی اثر - همان‌طور که ذکر شد - از شگردهای دیگری نیز استفاده شده. برده افکتیو و موسیقی زنده. البته گردش روایی که احتمالاً از تصمیمات مشترک نویسنده و کارگردان اثر بوده نیز از عوامل پیشبرد روایت و جالب آن که از عوامل جذابیت اثر است (در ادامه به این ویژگی بیشتر اشاره خواهد شد).

برده افکتیو از همان ابتدا با ورود شخصیت ریحانه بر صحنه، نمایان می‌شود با گفتار متنی که نام نمایشنامه «شاید باران شدی» و کنایه نهفته در آن را برای مخاطب باز می‌کند. افتتاحیه اثر همانند شگرد «براعت استهلال» در شعر و داستان، نوعی دیباچه نمایش است. چکیده‌ای از کلیت نمایش و وقایع آن را به مخاطب عرضه می‌کند. سهم برده افکتیو در اینجا بارز است. کارگردان در جای‌جای اثر از قابلیت‌های سینماگون این پرده استفاده می‌کند که هر بار با پل‌پلکی از صدای بازیگران همراه است. موسیقی زنده نیز که همپای روایت نمایش پیش می‌رود چنان که مشخص است استاندارد تئاتر قزوین را ارتقا داده.

گردش‌های روایی نقطه قوت متن نمایشنامه

«گردش روایی» به هر نوع جابه‌جایی زمان روایت از ذهن راوی-شخصیتی اطلاق می‌شود که به مناسبت‌های مختلف روی می‌دهد. معمولاً گردش‌های روایی با تداعی شکل می‌گیرد. تداعی که در ذهن شخصیت، روایتی را یادآوری یا خلق می‌کند. «شاید باران شدی» به شکل مناسبی از این شگرد روایی در بطن رویدادهای صحنه استفاده می‌کند.

عمده این گردش‌های روایی براساس شخصیت «ریحانه» خلق می‌شود و هر بار با ورود و خروج دیگر شخصیت‌ها همراه است. نمایشنامه آنقدر در این زمینه موفق بوده که می‌توان گفت

تئاتر قزوین زنده است اما عُسرت در کمین

«شاید باران شدی» اثری ارزشمند در تئاتر قزوین است. همان‌گونه که اجرای آن اتفاق بسیار مهمی در هنر قزوین محسوب می‌شود. شاید در نگاه نخست این گونه فرض شود که طبیعتاً تئاتر قزوین اثر ارزشمندتر از این نمایش مذکور کم نداشته چه ضرورتی است که چنین باید در فضل این اثر داد سخن سرداد؟ اما حقیقت امر این است که شرایط برای کار هنری آن هم هنر تئاتر از هر جهت چندان فراهم نیست. مخاطبان تئاتر در شرایط مالی خوبی بسر نمی‌برند. شیفتگان تئاتر نیز همانند مخاطبان تئاتر، معیشت خود را دارند و نمی‌توانند این را فدای آن کنند. در این شرایط تنها عشق به هنر می‌تواند موتور آفرینش تئاتری‌ها باشد. با همین شرایط مضاف بر اینکه عرصه تئاتر توسط اجزای لاله‌زاری و رکیک به تسخیر درآمده باید سوازی هر عیب و ایرادی ممنون «مرتضی نجفی» و گروه «شاید باران شدی» بود که در این روزگار عسرت کماکان دل‌په دریا می‌زنند. اما نمی‌توان به همین توجیه که هنرمند عاشق است و هر عاشقی مجنون! از باینان فرهنگ در استان سلب مسئولیت کرد. مراکز هنری و فرهنگی در استان دقیقاً برای حمایت از چنین مواردی تأسیس شدند و برای آنها وظیفه سازمانی تعریف شده است اگر در این وظیفه سهل‌انگاری باید بیش از گذشته پاسخگو باشند. البته از این میان باید از حوزه هنری استان قزوین یاد کرد که در مسیری جداگانه به نوعی حامی اصلی اثر در ادوار اجرای جشنواره و استان بودند. امیدواریم که با حمایت‌هایی از این دست تئاتر قزوین زنده و عسرتی که در کمین این هنر نشسته کماکان در نهان باشد.

نمی‌شود و بخوبی می‌تواند حتی برخی از ضعف‌های اثر را نیز پوشش دهد. همچنین باید به طراحی لباس خوب شخصیت پستیچی اشاره کرد. انتخاب رنگ هجگونه زرد بر لباسی که چند شغل را تداعی می‌کند در حالی که پوشش هیچ کدام از آن مشاغل نیست، بخوبی با «کهن الگوی دلچک» در صحنه هماهنگی دارد.

رد پایی از «بیژن نجدی»

متن گفت و گو‌ها در نمایشنامه تسامحاً خوب، یکدست و در مواردی عالی نوشته شده بود. بویژه در مورد شخصیت باغبان، غرور درختان، تواضع گل‌ها، عاشق شدن و عمر کوتاه‌شان... برای لحظاتی سبک «بیژن نجدی» در توصیفات و گفت‌وگونیسی را تداعی می‌کرد. سایر گفت‌وگوها نیز - بجز در مواردی خوب، رسا و مناسب تنظیم شده است. نور، طراحی لباس و صحنه نیز عمدتاً تحت تأثیر پرده افکتیو در پس‌زمینه صحنه چندان جلوه و نمودی جهت بررسی در این اثر ندارد.

اثبات برادری

هرچند کنایه‌های پستیچی به شخصیت آقای مدیر کاملاً مشهود بود اما مرتضی نجفی و تیم همراه از تک‌تک عوامل سر صحنه، پشت صحنه تا تیم موسیقی و... به نحو احسن برادری خود را به اثبات رساندند. آنها در اوج جریانات تأسفسبار «مهسا امینی» زمانی که جشنواره‌های تئاتر و سینمای فجر توسط هنرمندان بسیاری تحریم شده بود و کمتر گروهی حاضر به اجرا در فجر بود، غیورمنده و بی‌توجه به فراخوان‌های متعدد، کار خود را انجام دادند. سر صحنه حاضر شدند و در جشنواره‌ای که به افتخار فجر آن انقلاب شکوهمند برگزار می‌شد، اجرا کردند.

سایه‌رمان و سینما

در کنار همه محاسن این اثر ارزشمند، باید به چند مورد که احتمالاً بتوان آن را از نقاط ضعف «شاید باران شدی» برشمرد، اشاره کرد. بازیگر شخصیت اصلی، «ریحانه» ضعیف بود. توان تنظیم گفتار و تن صدای خود را نداشت و نمی‌توانست حس غم و شادی شخصیت ریحانه را به مخاطب القا کند. مگر با تصاعد دم‌دستی سینمایی. حال آنکه ماهیت بازی در سینما و تئاتر با هم متفاوت هستند. اهمیت نقش ریحانه آنجاست که او «راوی» از ذهن او تماشا می‌کند. بنابراین کیفیت بازی او تأثیر بیشتری در داوری اثر دارد. در مواردی پُرگویی‌های بی‌جا و داد و فریادهای بازیگران بدون هیچ توجیهی در بطن داستان احتمالاً از ارزش هنری اثر کاسته. شخصیت باغبان بالکل اضافه بود و اصلاً حضور و غیبتش در صحنه ضرورتی نداشت و البته همه می‌دانیم که هیچ سرهنگ خلبانی نیست که فرمانده پایگاه شکاری باشد در حالی که شکم و دست کم ۱۵ کیلو اضافه وزن دارد. و اما مهم‌ترین ضعف «شاید باران شدی» سرگردانی متن نمایشنامه و کارگردان اثر، میان رمان و سینماست. آنها باید تکلیف‌شان را روشن کنند که می‌خواهند رمان بنویسند، فیلم بسازند یا تئاتری خلق کنند؟ اگر پاسخ گزینه سوم است، باید بار اثر را از روی کلمات بردارند و از ادبیات داستانی فاصله بگیرند. باید نقش پرده افکتیو، پلی‌بک و بازی‌های سینمایی را تعدیل کنند. تئاتر نه‌تدوین بردار است و نه کلمه‌محور چون نه‌قرار است متن نمایشنامه به شکل رمان چاپ شود و نه قرار است اجرای آن به شکل فیلم سینمایی فیلمبرداری و تدوین شود. تئاتر، تئاتر است با تعاریف و امکانات خاص خودش.